فهرست

[مقدمه: 2](#_Toc43133208)

[نکته اول: عنوان مشیر 2](#_Toc43133209)

[نکته دوم: همیشگی نبودن تعمیم در الغاء خصوصیت 3](#_Toc43133210)

[نکته سوم: دو قسم الغاء خصوصیت 4](#_Toc43133211)

[نکته چهارم: نقش عنوان خاص هنگام الغاء 6](#_Toc43133212)

[نکته پنجم: دلالت منطوقی یا مفهومی؟ 7](#_Toc43133213)

[نکته ششم: شم الفقاهه 7](#_Toc43133214)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# مقدمه

در ذیل مباحث الغاء خصوصیت چند نکته را اشاره می‌کنیم. بعضی در کتاب آمده که به صورت فهرستی اشاره می‌کنیم.

# نکته اول: عنوان مشیر

نکته‌ای در تکمیل بعضی نکاتی که قبلاً بود این است که اصطلاحی در اصول وجود دارد به‌عنوان «عنوان مشیر» این کلمه دو معنا دارد.

معنای اول این است که این عنوان هیچ نحو دخالتی در موضوع ندارد و طبیعت عنوان‌ هم طبیعت توخالی بدون اشاره به مضمون و محتوایی است. مثلاً وقتی می‌گوییم اکرم هولاء، هذا، یا چیز دیگری این عنوان مشیر است و هیچ محتوایی در آن نیست و عرض شود که معلوم نیست اکرام هولاء به خاطر علم داشتن یا انسان بودن یا تقوایشان است. عنوان توخالی است. فقط طرف را معین می‌کند، از چه جهت اکرام لازم است را توضیح نمی‌دهد. گاهی عنوان چیزی در آن هست ولی دخالتی در حکم ندارد اکرم الجلساء، نشستن هیچ دخالتی در حکم ندارد.

1. در قسم اول عنوان مشعر به علیت هم نیست. فقط ابزاری است برای اینکه آن را که می‌خواهد مشخص کند. وصف مشعر به علیت است عنوان‌ هم مشعر به علیت است. وقتی می‌گوید اکرم العالم اکرم المتقی اکرم الانسان قیود، فلسفه حکم را می‌گویند. اینجا عنوان امری را که دخالت در حکم دارد را بیان می‌کند. گاهی عنوان دخالت در حکم ندارد فقط وسیله‌ای است که متعلق حکم را معین کند درحالی‌که در بسیاری از موارد عنوان مشعر به‌نوعی علیت است و همین‌طور که محدوده موضوع را تحدید می‌کند، مشعر به علیت هم هست اما گاهی این‌طور نیست. اکرم هذا اضرب هذا یا عنوان‌هایی که اشاره هم نیست مثل جلساء، قائم و ... که می‌دانیم جلوس و قیام در حکم دخالت ندارد و حکم مربوط به عنوانی است که در دلیل ذکر نشده است. این یک معنا از عنوان مشیر است که عنوان هیچ‌وجه و دخلی در موضوع و فلسفه حکم ندارد فقط تحدید دایره خطاب می‌کند. منظور از بحث‌های ما این مفهوم از عنوان مشیر نیست.
2. قسم دوم عنوان مشیر که کمتر به کار می‌رود ولی ممکن است به کار برود عنوان مشیری است که مثل هولاء و جلساء نیست ولی به خاطر قرائن و شواهد می‌گوییم خصوصیت ندارد مثل الرجل، ثلاثه احجار، می‌شود گفت اینجا هم با الغاء خصوصیت عنوان مشیر است، ولی خود عنوان مفهوم و منظوری دارد و توخالی نیست و می‌تواند مشعر به وجه و نقطه مرکزی حکم باشد ولی ما با قرائن خارجی و وجوهی که بحث کردیم می‌گوییم این عنوان به‌عنوان‌مثال ذکرشده و عنوان مهم‌تر و بالاتری وجود دارد که ملاک حکم است. اینجا هم ممکن است بگوییم عنوان مشیر است ولی عنوان مشیر اینجا غیر از معنای اول است.

این نکته در ذهنتان باشد که عنوان مشیر دو مصداق یا دو معنا دارد. آنچه بیشتر ممکن است به کار رود معنای اول است که ربطی به بحث ما ندارد؛ اما در موردبحث ما هم ممکن است کسی بگوید رجل و ثلاثه احجار عنوان مشیر به مکلف و سه جانب است. پس عنوان مشیر دو کاربرد دارد. بنا بر استعمال اول اینجا مصداق ندارد اما بناتر کاربرد دوم می‌شود گفت اینجا عنوان مشیر است. پس جاهایی که ما الغاء خصوصیت می‌کنیم به یک معنا نمی‌شود گفت این‌ها عنوان مشیرند که معنای اول است و به یک معنا می‌شود گفت این‌ها عنوان مشیرند.

# نکته دوم: همیشگی نبودن تعمیم در الغاء خصوصیت

موارد الغاء خصوصیت همیشه تعمیم نیست گاهی الغاء خصوصیت می‌شود ولی تعمیمیم نیست فقط موضوع چیز دیگری مشخص می‌شود. اگر قسم اول عنوان مشیر را الغاء خصوصیت بدانیم مثلاً در هولاء الجلساء، جلساء را دخیل در حکم ندانیم. مقصود از جلساء علمایی است که اینجا حضور دارند. جلساء را الغاء خصوصیت کردیم منظور علمایی است که اینجا حضور دارند. تعمیم نمی‌دهد. ولی عنوان را الغاء کرد. لذا الغاء خصوصیت غالباً همین است که اینجا بحث شده است که تعمیم می‌دهد مثال یا مقدمه بوده و وقتی عنوان را برداریم موضوع چیز عام‌تری می‌شود.

گاهی هم الغاء خصوصیت از عنوان می‌شود و عنوان، با الغاء خصوصیت عنوان دخیل در حکم نیست ولی عنوان اصلی که از دلیل بیرون می‌آوریم مساوی ازنظر مصداقی با همین عنوان در دلیل آمده است می‌باشد. این قسم با آن قسم فرقی ندارد. ثمره هم دارد. مثلاً وقتی در فقه هنگام استفاده از استصحاب و اصل مثبت شدن ثمرات دقیق و ظریفی دارد.

الغاء خصوصیت بر دو قسم است:

1. موجب تعمیم حکم می‌شود از موضوع مصرح به موضوع وسیع‌تر. همه مثال‌هایی که تا الآن گفته‌ایم از این مورد بود.
2. موجب تعمیم حکم نمی‌شود. آن موضوعی که در بطن آن عنوان بود و ما می‌پذیریم و موضوع مصرح، ازنظر مصداقی مساوی‌اند منتها با قرائن و شواهد عرفی موضوع حقیقی این نیست و آن است.

اگر سؤال کنید چه ثمره‌ای دارد؟ ثمره‌اش در ریزه‌کاری‌های جریان اصول و اصل مثبت و امثال این‌هاست.

سؤال: ممکن است موضوع اصلی اضیق از موضوع مصرح باشد.

جواب: بله اضیق که باشد همان انصراف است. یکی از انواع انصراف است. منتها ما گفتیم آنجایی که تضییق می‌کند آن‌یکی از اقسام انصراف است.

سؤال: انصراف هم از موجبات تعدیه حکم است

جواب: انصراف موجب تضییق حکم است. عرض کردم اینجا مشکلی که وجود دارد این است که در عبارت آمده اسباب تعدیه الحکم تعمیمه او تضییقه ولی بحث همه روی تعمیم است و تضییق را بحث نکرده. آن داستانش فرق می‌کند. منتها الغاء خصوصیت گاهی موجب تضییق می‌شود که در مسیر انصراف می‌افتد. انصراف هم بحث‌هایی دارد که ما کمی سریع عبور کردیم نمی‌دانم به چه دلیل. شاید به‌اندازه هر یک از این‌ها جای بحث داشت. شاید دومرتبه به آن بپردازیم.

بنابراین الغاء خصوصیت از موضوع و اینکه بگوییم این موضوعیت در حکم ندارد گاهی ما را به‌عنوان اعم گاهی مساوی گاهی اضیق که تقریباً باب انصراف می‌شود می‌رساند. آنچه اینجا در کتاب ملاحظه بکنید همه الغاء‌ها به نحو تعمیم بود.

# نکته سوم: دو قسم الغاء خصوصیت

این نکته را طرح می‌کنیم ولی در تنقیح مناط بیشتر بحث خواهیم کرد. الغاء خصوصیت که می‌شود از نگاهی دیگری بر دو قسم است.

1. گاهی الغاء خصوصیت می‌شود و عنوان ظاهر دلیل عنوان جامعی است که اینجا را می‌گیرد جای دیگر را هم می‌گیرد. مثلاً وقتی می‌فرماید **﴿ما كُنَّا مُعَذِّبينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾**[[1]](#footnote-1) می‌گوییم این بعث رسول کنایه است برای حتی تتم حجه. حتی یتم بیان. یصل الیکم بیان. بیان می‌تواند رسول یا امام یا فقیه یا آیه یا روایت باشد. بیان موضوع می‌شود که جامعی است که همه مصادیق را می‌گیرد. هم شامل خود مصادیقی که در خود متن آمده هم مصادیقی که نیامده. این یک نوع الغاء خصوصیت است که از یک مصداق یا مورد الغاء خصوصیت می‌شود و می‌رسیم به‌عنوان جامع که موضوع می‌شود که هم شامل موضوع مصرح است هم مصادیقی که در کلام نیامده.
2. گاهی هم با الغاء خصوصیت به جامع عرفی نمی‌رسیم فقط می‌گوییم آن‌هم مثل این است. مثلاً در ثلاثه احجار جامع عرفی نداریم. جامع عقلی را همه‌جا می‌شود درست کرد ولی جامع عرفی بین سه سنگ از هم جدا یا سه جانب سنگ نداریم. اگر بیان ما را در این چند روز دقت کرده باشید همیشه در اینکه جامع را چه بگوییم گیر می‌کردیم. در اینجا وصول بیان یک‌شکلش بعث رسل است یک‌شکلش نصب امام است یا نزول آیه یا صدور روایت است. جامع انتزاعی می‌شود درست کرد اما در ثلاثه احجار بین سه طرف یک سنگ یا سه سنگ مستقل جامع عرفی وجود ندارد. به همین خاطر است که حکم روی عنوانی که در دلیل است می‌رود و عنوان در دلیل موضوعیتش حفظ می‌شود یک عنوان دیگر هم در کنار این قرار می‌گیرد. نتیجه این می‌شود که دو حکم داریم یکی یجزیک ثلاثه احجار دیگر اینکه یجزیک ثلاثه اطراف من الحجر الواحد.

این هم دو قسم است. باز اینکه بگوییم موضوع از قسم اول است و آن موضوع در دلیل دیگر موضوعیت ندارد و جامع موضوعی است یا از قسم دوم است و اینکه این موضوعیتش محفوظ است ولی چیز دیگری هم به خاطر عدم فرق با موضوع مصرح موضوع است. این هم در استصحاب و اصل مثبت شدن و نشدن و ریزه‌کاری‌های اصولی خیلی فرق می‌کند. در اولی موضوع مصرح در دلیل موضوعیتش الغاء کامل می‌شود؛ اما در قسم دوم موضوعیت آنکه در خطاب واردشده حفظ می‌شود و الغاء خصوصیت معنایش این است که یک موضوع دیگری به آن ملحق می‌شود. این دو خیلی فرق می‌کند اشاره در کتاب کرده ولی جای بحث بیشتری دارد درواقع باید بگوییم الغاء خصوصیت معنای عامی دارد که تقسیم به دو قسم می‌شود:

1. الغاء خصوصیت کامل عنوانی که در دلیل آمده و جایگزینی عنوان دیگری به‌جای این
2. این است که الحاق موضوع دیگر به موضوع است بدون اینکه این موضوع مصرح را کاملاً الغاء کنیم.

این دو باهم فرق دارند. لذا الغاء خصوصیت دو معنا دارد یک معنای عام دارد که هر دو قسم را می‌گیرد یک معنای خاص دارد که فقط قسم اولی را می‌گیرد که کل موضوع را ساقط می‌کند. فرق این دو این است که اولی الغاء خصوصیت کامل است و تعویض موضوع با دیگری است. کلاً موضوع را کنار می‌گذارد و ترتیب اثر فقهی و اصولی روی این موضوع نمی‌شود؛ اما در قسم دوم موضوعیتش محفوظ می‌ماند و موضوع دیگر به آن ملحق می‌شود علتش هم این است که عرف در مقام تحاور نمی‌تواند جامعی بگیرد که شامل هر دو شود ولی آن استبعاد الفرق می‌گوید این هم به این ملحق می‌شود.

پس نکته کلیدی که داشتیم همان استبعاد الفرق بود. استبعاد الفرق عند العرف بین آن و این‌که در دلیل آمده گاهی در مقام تحاور موضوع را کامل کنار می‌گذارد و گاهی هم موضوع محفوظ است ولی چیز دیگری ملحق به آن می‌شود. این ثمرات مهمی دارد که باید به آن توجه داشت.

 سؤال: گاهی تکثیر موضوع است گاهی تجمیع موضوع.

جواب: بله در قسم اول تجمیع است و در نوع دوم تکثیر و الحاق است. در نوع اول الغاء خصوصیت موجب می‌شود جامع موضوع شود با حفظ وحدت موضوع، اما با قسم دوم الحاق موضوع به موضوع دیگر است. ولو اینکه در متن واقع بشود چیزی انتزاعی برایش درست کرد ولی عرفیت ندارد. این عنوان در قسم دوم باقی می‌ماند.

سؤال: مثال ثلاثه احجار اینکه ملاک سه سطح طاهر باشد عرفی نیست؟

جواب: بله این همان چیز انتزاعی است ولی شاید عرفیت نداشته باشد. شاید کسی در این مثال بگوید عرفیت دارد ولی داریم جاهایی که آن‌طور عرفیتی پیدا نمی‌کند که ذهن عرفی آن را بفهمد.

بحث را به شکل دیگری عرض کنیم. در مواردی که علت می‌گوییم تعمیم می‌دهد. لا تشرب الخمر لانه مسکر. آنجا هم از همین قبیل سؤالی هست. آیا خمر را کلاً از موضوعیت ساقط می‌کند یا خمر همچنان موضوعیت دارد ولی موضوع دیگری هم می‌آورد؟ آن‌هم مسئله‌ای بود که ثمراتی دارد و در بحث تعلیل باید عرض کرد و ما عرض نکردیم. آیا تعلیل باعث می‌شود عنوان معلل ساقط شود از موضوعیت یا ساقط نمی‌شود؟ این نکته دیگری است.

در همین نکته سوم گفتیم که الغاء خصوصیت گاهی به شکلی است که عنوان مصرح را ساقط می‌کند و عنوان غیر مصرح عرفی جای آن می‌نشیند و گاهی هم نه و عنوان مصرح سائغ الحاق موضوع به موضوع است نه عنوان جامع. نکته مکمل این است که در قسم اول هم که عنوان جامع عرفی وجود دارد و ذهن هم سمت عنوان جامع عرفی می‌رود کاملاً این عنوان اولی ساقط می‌شود یا نه بلکه ضم عنوان جامع به‌عنوان اولی است؟ شبیه باب علیت هم همین سؤال است که لا تشرب الخمر لانه مسکر ضم مسکر به‌عنوان خمر است یا حذف خمر است و تمرکز بر عنوان واحد که همان مسکریت است. این در باب علیت است اینجا هم در قسم اول این سؤال است. ممکن است در قسم اول هم بگوییم الحاق است ولی الحاق عنوان جامع به‌عنوان خاص است. آن‌هم ثمرات دارد. موضوع واحد محدود می‌ماند با آثاری که برای خودش دارد ضمن اینکه عنوان جامع هم وجود دارد و ذکر عنوان خاص ممکن است تأکیدی در آن باشد. این هم‌داستان دیگری است که آقایان مطرح نکرده‌اند و پیچیدگی بالاتری هم دارد؛ یعنی در همان قسم اول ممکن است کسی بگوید عنوان اولی را حذف شده ندان.

این از قبیل آنجایی است که می‌گوید اکرم العالم و اکرم العالم العادل. اینجا هم حکم را مثلاً روی صلاه غداة برده ولی عنوان جامع صلات هم داریم من ادرک رکعه ولی در آن من ادرک رکعه صلات صبح تأکیدی وجود دارد. برای اینکه عنوان اصلاً ساقط نمی‌شود. این هم بحث دقیق دیگری است. درواقع دو حکم است. حکم‌هایی که روی جامع و فرد آمده می‌گفتیم تأکید می‌رساند. این هم قصه‌ای است که ندیده‌ام متعرض شوند؛ بنابراین این نکته اخیر به خاطر اهمیتش اگر نکته چهارم قرار بدهیم بد نیست.

نکته سوم این بود که الغاء خصوصیت گاهی به نحو تجمیع است و حکم را روی جامع می‌برد گاهی نه، بلکه الغاء موضوع به موضوع دیگری است.

# نکته چهارم: نقش عنوان خاص هنگام الغاء

نکته چهارم اینکه همین‌که روی عنوان جامعی می‌رود دو احتمال دارد:

1. ممکن است بگوییم عنوان خاص الغاء شد به‌صورت کامل و کلی و دیگر هیچ ارزشی در بیان شارع ندارد.
2. ممکن هم هست بگوییم نه آن دو عنوان آنجا هم دو عنوان است یکی خاص یکی عام است در خاص تأکید دارد.

 عین آنکه در بحث تعلیل هم مطرح است لا تشرب الخمر لانه مسکر آیا خمر را از موضوعیت ساقط می‌کند و مسکر را جای آن می‌گذارد یا اینکه لا تشرب الخمر موضوعیتش را دارد لانه مسکر می‌گوید عنوان جامعی هم داریم و خمر به‌عنوان‌مثال هم نیست که فقط مثال باشد بلکه موضوعیتش باقی می‌ماند و به‌نوعی تأکید دارد. این احتمال هم هست و تعیین یکی از این دو بحث جدید می‌خواهد. فکر می‌کنم هر دو وجه هم مصداق دارد همیشه یک نحو نیست. شاید شواهدی پیدا کنیم که گاهی در تعلیل عنوان معلل کلاً رنگ می‌بازد گاهی بر روی عنوان معلل تأکیدی وجود دارد و رنگ نمی‌بازد.

سؤال: اسکاریت به نظر می‌رسد تکمیل‌کننده خمر است. لاتشرب الخمر لانه مسکر این خمریت اصلش است و اسکار هم نباشد می‌گوید خمر را نخور.

جواب: ثمره بحثی که می‌کنیم اینجا ظاهر می‌شود. آنجا که می‌گوید خمر نخور اگر مسکر هم نباشد نباید بخوری؟ یکی از موارد فرق این هم می‌تواند باشد. بحث دقیقی است که جای خودش.

# نکته پنجم: دلالت منطوقی یا مفهومی؟

مطلب ثالث در کتاب است. اهمیتی ندارد خودتان ببینید؛ و آن این است که آیا مدلول الغاء خصوصیت که ما را به‌عنوان جامع یا جدیدی می‌رساند از قبیل دلالات منطوقی است یا مفهومی؟ در کتاب ذکرشده که

1. اگر ما با دلیل عقلی الغاء خصوصیت را بفهمیم این حکم عقل و مدلول عقلی است و از مقسم مفهوم و منطوق خارج است زیرا این تقسیم در دلالات لفظیه است پس اگر الغاء خصوصیت را از حکم عقل بفهمیم از مقسم بیرون است.
2. ولی آنجا که با ذوق خطاب بفهمیم دلالت لفظیه می‌شود آیا منطوقی است یا مفهوم؟ ظاهرش این است که دلالت منطوقی است. الغاء خصوصیت جزء مفاهیم نیست. در مفاهیم کسی الغاء خصوصیت را نمی‌آورد؛ اما بعید ندانسته‌اند که به‌نوعی مفهوم به‌حساب آورده شود.

 به نظر ما همان منطوق بهتر است. بحث‌های دقیقی است که جای خود. در مقدمه مفاهیم مرز مفهوم منطوق را بحث کردیم و به نظر می‌آید گاهی این مرزها به هم نزدیک می‌شود یکی این بحث است که مطرح نمی‌کنیم.

سؤال: اگر از این خطاب به علم برسیم بگوییم دلیل غیرلفظی است و اگر به ظاهرش استناد بکنیم می‌گوییم لفظی منطوقی است این مشکل ندارد؟ یک جمله است وابسته به درجه اطمینان ما که یکی را لفظی یکی را غیرلفظی بگذاری. موکول به حال روانی مخاطب شود؟

جواب: این را خیلی جاها داریم اگر عواملی که موجب دلالت شده آن‌قدر در سطح خودش را نشان دهد لفظی می‌شود و اگر نباشد غیرلفظی می‌شود.

سؤال: نمی‌شود از قبیل نص و ظاهر بگوییم مفهومی است.

جواب: نه. نص و ظاهر در تحاور است ولی اتقانش اگر زیاد باشد نص است و اگر کم باشد ظاهر است؛ اما اینجا یک مرحله قبل است و می‌خواهیم ببینیم که قرائن و شواهد طوری است که این را به نحوی در مقام تخاطب و محاوره این را می‌آورد یا اینکه نمی‌آورد. این نمونه دارد.

این هم نکته پنجم بود که مفهوم یا منطوق است و به نظر ما منطوق است. این مطلب چهارم کتاب بود که نگاه کنید روایات و شواهدی هم آورده که خود امام در آیه قرآن الغاء خصوصیت کرده و از این قبیل زیاد است.

# نکته ششم: شم الفقاهه

نکته پایانی اینکه چیزی به نام شم فقاهت داریم. شمی که برای فقیه براثر ممارست با آیات و روایات و احکام حاصل می‌شود خود کمک می‌کند که جاهایی استظهار بکند و جاهایی خود را نشان دهد ازجمله در الغاء خصوصیت. شم فقاهت کمک می‌کند که درجاهایی الغاء خصوصیت انجام شود. این هم نکته‌ای است که مطرح‌شده و روشن است که شم فقاهت و این‌ها که گاهی باعث می‌شود الغاء خصوصیت انجام شود چیزی جز استظهارات عرفی نیست. فقیه عرف خاصی ندارد. این شم فقاهت همان استظهارات عرفی است ولی استظهارات عرفی که دقیق و پنهان باشد و عرف دم‌دستی نمی‌تواند به آن برسد و باید دقت کند تا به آن برسد شم فقاهت می‌شود. شم فقاهت که تأثیراتی می‌گذارد ازجمله در الغاء خصوصیت کمک می‌کند عرف خاص نیست زیرا عرف خاص ارزشی ندارد. بلکه عرف عام است ولی عرف دقیق است که باید اطلاعاتی دستش باشد که بفهمد. چون عرف خیلی احکام را ابتدائاً می‌فهمد و گاهی هم باید مقدماتی را بفهمد که بگوید این‌طور است. شناخت و احاطه بر مقدمات، الغاء خصوصیت را به او کمک می‌کند. این عرف خاص بما هوهو اعتبار ندارد بلکه همان عرف عام است ولی عرف عام باید مقدماتی دستش باشد که می‌شود شم فقاهت.

سؤال: این حاصل ممارست‌های علماست...

جواب: بله البته در مظان این است که کسی از دایره فهم عرف بیرون رود. مثلاً کسی که فلسفه خوانده در فقه بیاید در مظان بیرون رفتن از عرف است ولی همیشه این‌طور نیست. گاهی حتی دقت کسی که فلسفه خواندن باعث می‌شود به دقائقی توجه کند و با آن دقائق وقتی ذهن عرفی می‌بیند می‌گوید من این را می‌گویم. مرزش البته مرز دقیقی است. لذا آشنایی‌ها با متون فقهی و کلمات فقها شمی به وجود می‌آورد که گاهی مقدمه است برای اینکه ذوق عرفی بروز پیدا کند. گاهی هم برعکس رهزن است. عین دانستن فلسفه در فقه و اصول است. بارها گفته‌ایم اولاً نگاه فلسفی در فقه و اصول این‌طور نیست که اعتبار ندارد بلکه گاهی اعتبار دارد؛ اما باید توجه کرد که گاهی ره زن است گاهی کمک می‌کند. اینکه در مسئله‌ای تشقیق شقوق بکند فرق موضوعات را دقیق به دست بیاورد ذهن عقلی یا شم فقهی می‌خواهد. بعدازاینکه به آن رسید و به عرف عام هم تفهیم کند که این چند جور می‌شود تا بفهمد می‌گوید بله من این را می‌گویم آن را نمی‌گویم. بعضی جاها هم عرف می‌گوید همه‌اش یک‌جور است و بیخود تفاوت قائل شده‌ای. لذا بارها گفته‌ایم اینکه به امام نسبت می‌دهند که نباید فلسفه را در فقه وارد کرد می‌گوییم خیر همیشه این‌طور نیست بلکه باید گاهی آورد و همان کمک می‌کند که ما عرف را برای فهم توانمند بکنیم. البته گاهی هم رهزن است.

شم فقهی هم همین‌طور است. گاهی موجب الغاء خصوصیت می‌شود و جایی موجب عدم الغاء خصوصیت می‌شود. ولی باید توجه داشته باشیم که شم فقهی دلیلی در عرض بقیه ادله نیست بلکه دقت‌هایی است که انجام می‌پذیرد و زمینه می‌شود که عرف حرف خوب بزند. منتها عرف عام ابتدا نمی‌فهمید الآن می‌فهمد و می‌گوید من این‌طور می‌گویم. این چند نکته است که در ذیل آمده در ارتکاز متشرعه هم آمده که همین‌طور استظاهرا در الغاء خصوصیت دیگر بحثی نباشد. مطرح می‌کنیم بعد وارد تنقیح مناط می‌شویم.

1. . سوره اسراء، آیه 15. [↑](#footnote-ref-1)